



(مجموعه شعر)

گرامت یزدانی (اشک)

شیراز

فرداد ۱۳۹۱

سرشناسه	: یزدانی، کرامت، ۱۳۵۰
عنوان و نام پدیدآور	: هزار خورشید گذشت/ شاعر: کرامت - دانی (اسک)
مشخصات نشر	: انتشارات کرامت یزدانی، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری	: ۸۸ ص، مصور
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۶۵۴۲-۴
وضعیت فهرست نویسی	: آریا
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۲
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۰ : ۲۳۵۵ : PIR ۸۴۳
رده بندی دیویی	: ۸۵۱ : ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۵۱۳۹۵۰

هزار خورشید گذشت...

شاعر: کرامت یزدانی (اسک)

ناشر: مؤلف

حروف چینی و صفحه آرایی: مؤلف

ویراستار: زیبا یزدانی

طرح جلد: محمد رضا خیر

نوبت چاپ: اول، خرداد ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۵۱۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۶۵۴۲-۴

پست الکترونیکی: yazdani.ketab@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

فهرست سروده ها

۵	به پنهانۀ مفدعه
۷	جاده به من می خندد
۹	هبوط
۱۰	انتظار خیس
۱۱	سورمه دلت
۱۳	اشکهایم گم شده است
۱۵	در تو هزار بار می میرم
۱۷	کاهن دوزخ
۱۸	انتهای هستی
۱۹	وقتی آرام نمی دهی
۲۰	یخ زده
۲۲	تندیس از کیوتر
۲۴	هزار جمعه گذشت
۲۶	ساعت ساده سادگی
۲۸	ای غزل ترین شعر سپید
۲۹	پُرسه!
۳۰	فردایم لب تاقچه تنهایی ماند
۳۲	شام آخر
۳۳	زیر چتر باران
۳۵	بر من مسحی بکش
۳۷	عروس هزاره ها

۵.....کرامت یزدانی (اشک)

- ۳۹.....مرگم را گزارش کردند
- ۴۱.....سر هر کوچه بن بست
- ۴۲.....چشم در چشم پنجره
- ۴۴.....غروب دوشیزه پاک
- ۴۶.....بر سنگی پاهایم خیس شد
- ۴۸.....در کرانه های کویر
- ۵۱.....بارش خورشید
- ۵۳.....اسپید مرگ
- ۵۵.....رد پای باروت
- ۵۷.....دامن چین خورده ای
- ۵۹.....برای دخترت ستاره می جسی
- ۶۱.....رقص پیچک بر تن تاک
- ۶۳.....گریه بر بیکر صبح
- ۶۴.....مرگ در آغوش من می میرد
- ۶۵.....راز شب بلدا
- ۶۶.....دیکته های ناتمام
- ۶۸.....مادرم پیر شده بود
- ۷۰.....حریر نازک شب
- ۷۳.....دخترم خاموش است
- ۷۴.....قدیسه
- ۷۵.....سرگیجه های لاعلاج
- ۷۷.....آواز دف نامحرم دشت
- ۷۸.....طلسم های مقدس
- ۸۰.....بوی کاهگل
- ۸۳.....رودهای باکره زمان
- ۸۵.....فاطمیما ، بزرگ بیست ماهه !

به بهانه مقدمه ...

... در بالکن واحد سیزده ساختمان سیلان به تماشای قرمز و نارنجی
فرص خورشید می نشینم که در خاکستری آسمان شیراز، شهر شهیر شعر و
شعور، به پشت کوه معروف دراک می چکد. همسرم مرا به یک استکان
چای به طعم دارچین فرا می خواند. دخترم، خسته از مدرسه، یک روز
تعطیل را خواب می بیند. در میانه کوچه، دخترکی بینوا بساط آدامس
فروشی را در دستل کرجکش گرفته و با تمام بغضِ درون خسته اش
عابران سرگردان و گنج را به خرید دعوت می کند. پرواز پرستوهای کوچ
مرا به حسرت و آ می دارد. پرهای آسمانه زندگی، مرا لباس استعاره
می پوشانند. فریاد آدامس فروش در بن بستِ سر به زیر کوچه گم می شود
و باد هم از تک و تا نیفتاده و فریاد او را بدرقه می کند...؟

همسرم، اندیشه اش را در امتداد غروب به گیسوان برگ ریزان گسره
می زند. فاطیما، از خواب بیدار شده و با نگاه خواب آلودش، آخرین رقص
هنرمندانه پرستوها را نظاره می کند. اکبر، نارنجی غروب را بر بوم خیال
نقاشی می کنم. همسرم در حالیکه سرک کشیدههای خورشید را زیر نظر
دارد و هنوز آخرین پرتوهای ملایم آفتاب روی صورتش نور می پاشد
اندیشناک می گوید: " هزار خورشید گذشت."

کرامت بزدانی (اشک)

شیراز، شهر غزل و بهار نارنج

برگ ریزان ۱۳۹۰ خورشیدی